



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان لاطمی خیابان فلسطین، کوچه برداران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۲۹-۳۷-۸۸۹۸۶۲۸ شماره: ۸۸۹۸۶۲۸-۲۲-۸۸۹۸۶۲۸
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۲۲-۸۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌سان بیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۲:۰۸ آذان مغرب ۱۷:۲۲ آذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۴

نگاه سبز

«شرق» می آید، «سبزپرس» می‌رود



● از آخرین یادداشتی که برای ستون نگاه سبز «شرق» نوشتیم، دقیقا ۹۸ روز می‌گذرد. در آن یادداشت که در سومین روز مهر به چاپ رسید، پرسیده بودم: از «لس‌آنجلس» تا «شتوتگارت» چقدر راه است؟ و در انتهای آن با خوش‌بینی کودکانه‌ای نتیجه گرفته بودم: انگار این فاصله از مسافت بین تهران تا اشتوتگارت هم گاه بیشتر نمی‌ماند! اما به فاصله فقط ۴۸ ساعت دانستم که این خوش‌بینی افراطی برای یک مرد ۴۸ساله تا چه اندازه سخره‌برانگیز است! چرا که خبر رسید: آفتاب مطبوعات ایران دیگر از شرق طلوع نمی‌کند و در نتیجه مستم‌ترین ستون ثابت محیط زیستی روزنامه‌های ایران که با عنوان نگاه سبز در ۵۳ قسمت تاکنون منتشر شده بود هم بی‌هیچ گناهی محکوم به خاموشی شد! ستونی که کوشیده بود با زبانی ساده و در عین حال اثرگذار برای مردم، مدیران و تصمیم‌گیران حکومتی یادآوری کند که چرا «هامون» مهم است؟ چرا «هورالعظیم» در آن سوسی مرز سیاسی که از دست برود، سیاستمداران در این سوی مرز سیاسی، در قلب پایتخت مجبورند تا فرمان تعطیلی تهران را صادر کنند؟ چرا نباید و نمی‌توان به آن نوع از خودکفایی در کشاورزی دلخوش داشت که به بهای افت سالانه دوستر در سفرهای آب‌بیزریمینی و نشست زمین از «بی‌بگلو» در اردبیل تا «خانمیرزا» در اردگان تمام می‌شود؟! و چرا تبدیل ارومیه از نگینی فیروزهای به پلاتینی نمکی، می‌تواند کابوس بزرگ‌ترین مهاجرت قرن را برای ایرانیان رقم زند؟

این سخنان و تحلیل‌ها همه جملگی در راستای حمایت عملی از پنجاهمین اصل قانون اساسی ماست که حا احتامی گوید: حفظ محیط زیست لازمه حیات اجتماعی روبه رشد مردم ایران است و باید با هر حرکتی که منجر به تخریب یا آلودگی این سرمایه ملی شود، مقابله کرد. و این همان آموزای است که عالی‌ترین مقام در جمهوری اسلامی ایران، در مراسم آغاز به ساخت بوستان ولایت در بهار ۱۳۹۰ آشکارا بر آن تاکید کرده و فرمودند: «من خواهمش، می‌کنم مسوولانی که در بخش‌های مختلف هستند، به این نکته توجه کنند که نگاه به مساله غبار، نگاه به مساله هوای سالم، نگاه به مساله آب سالم، نگاه به محیط زیست سالم، نگاه به مساله جنگل‌ها، نگاه‌های اصلی است؛ اینها را در متن برنامه‌ها، در مجاری همه برنامه‌های زندگی بگنجانند»

اما به راستی آیا دولتمردان ما چنین کرده و می‌کنند؟ نگاه کنید به همین ماجرای غم‌انگیز و شگفت‌آور فرمان مسدودیت مهم‌ترین و پرمخاطب‌ترین پایگاه اطلاع‌رسانی محیط زیست کشور، سبزپرس؛ آن هم در پی شکایت رسمی سازمان حفاظت محیط زیست کشور! آیا این‌گونه می‌خواهیم مطابق گفته عالی‌ترین مقام جمهور کشور در اجلاس کپنهاک، بر حساسیت‌های مردم نسبت به مسایل محیط زیستی بیغیراییم؟ وقتی آستانه تحمل سازمانی که باید بیشترین تعامل و حمایت را از فعالان رسانه‌ای در حوزه محیط زیست داشته باشد، این‌گونه اندک است، دیگر چه انتظاری از طبیعت‌ستیزان مشهور و شناسنامه‌دار داریم؟

حرف من این است که وقتی سخن از فرسایش چهار تا پنج میلیارد تن در سال برای ایران می‌رانیم و هشدار می‌دهیم به عواقب بی‌تفاوتی نسبت به چنین روند مرگ‌آوری؛ یعنی داریم به زبانی ساده می‌گوییم: سالانه زمین‌بی حاصلخیز به مساحت حدود دومیلیون هکتار را در اثر فرسایش خاک از دست می‌دهیم که این مقدار، ۱۰هزار برابر وسعت جزیره تنب کوچک است که همه ایرانی‌ها به درستی و سزوالانه برای حفظ تملکیت این جزیره کوچک ۲۱۰هکتاری، حاضرند جان‌شان را بدهند تا شیخ‌نشین زیاده‌خواه ساکن در جنوب خلیج‌فارس، متوجه هزینه گزاف لاف‌ها و عریده‌کنشی‌های سیاسی‌اش نباشد.

چگونه است که این ۲۱۰هکتار را می‌بینیم و آن دومیلیون هکتار را نه؟

بیابیم اجازه دهیم تا «شرق» همچنان آفتاب

مطبوعات ایران بماند و سبزپرس از تلاوم سبزینگی

در وطن دفاع کند تا بتوانیم بر شمار مردمی که

دل‌شان برای آب خوردن یک کیبوتر و سیراب شدن

یک سپیدار و شور نشدن آب کارون می‌تبد، بیغیراییم

و بدین‌ترتیب، عملا نشان دهیم که پایبندی ما به

اصل پنجاه قانون اساسی، یک پایبندی آرمانی و

استراتژیک است و نه تاکتیکی و متاثر از مد روز.

در آن صورت ایمان دارم که دیگر امکان ندارد

با مردم و مدیرانی مواجه باشیم که نسبت به روند

نگران‌کننده از دست رفتن خاک سطحی و مسدود

شدن رسله‌های سبز وطن، این گونه بی تفاوت یا

خاموش بمانند.

عضو هیات علمی موسسه تحقیقات

جنگل‌ها و مراتع کشور

شرق



دوشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۱ ۱۷ صفر ۱۴۳۴ ۳۱ دسامبر ۲۰۱۲ سال دهم شماره ۱۶۳۷ دوره جدید ۱۶اصفحه

روزگار سپری شده

حال و هوای این روزها با «فاطمه معتمدآریا»

از سینما دور، به تئاتر نزدیک

عسل عباسیان

«مسال که نمی‌توانستم در سینما حضور داشته باشم، در جشنواره‌ها و فستیوال‌های مختلف در سراسر دنیا به عنوان داور حضور داشتم تا از سینما دور نمانم.» آنچه خواندید تنها یکی از مشغولیت‌های اخیر «فاطمه معتمدآریا» بانوی «وسری آی» سینمای ایران است.

دور دنیا در هشت ماه

معتمدآریا که -به گفته خودش- سال‌هاست در ویدیو با دستگاه پخش دی‌وی‌دی فیلم تماشا نمی‌کند، از فروردین‌ماه امسال در فستیوال‌های بین‌المللی مشغول تماشا و داوری فیلم‌های روز دنیا بوده است. او درباره یکی از بهترین فیلم‌هایی که در این فستیوال‌ها تماشا کرده می‌گوید: «یکی از فیلم‌های جذابی که در فستیوال فیلم «دوبی» دیده است، فیلمی بسیار ساده و طنز با عنوان «تولوپزون» محصول کشور «بلغلادش» بود که توجه ویژه هیات‌داوران را به همراه داشت. قصه این فیلم بسیار شبیه به قصه‌های سرزمین ماست...»

این هنرمند در ادامه به تشریح سفر هشت ماهه خود به دور دنیا پرداخت و گفت: «با توجه به اینکه مدت‌هاست در ایران نمی‌توانم به کار فیلم بردارم بنابراین شرکت در یک تور سینمایی دور دنیا از فستیوال‌های مختلف را برای داوری جایزه «هائری لانگلو» شروع شد. لازم است اضافه کنم که فستیوال بین‌المللی «سینماکات» فرانسه هر سال به یکی از سینماگران دنیا که بخش عمده عمرشان را در این حرفه گذرانده‌اند این جایزه را اعطا می‌کند که سال گذشته این جایزه به «رومن پولانسکی» اهدا شد.»

معتمدآریا ادامه داد: «مدتی نیز در بیروت مشغول یک سریال بودم که در آن پروژه انتخاب و هدایت بازیگران لبنانی را برعهده داشتم و بعد هم بلافاصله به مراکش سفر کردم و داور جشنواره فیلم مراکش شدم. سپس بزرگداشتی در این کشور برایم بر گزار شد. بعد هم برای داوری در یک جشنواره فیلم سوئدی با عنوان «فستیوال‌پاری» که هدفش تسهیل در آموزش بچه‌های نیازمند در ایران است، به سوئد سفر کردم.»

تور دور دنیای خانم بازیگر پس از سوئد در توکیو ادامه پیدا کرد و آفریننده نقش ماندگار «هنه گیلاشه» در جشنواره Filmex این کشور هم یکی از داوران بود. فستیوال فیلم دوبی، مقصد بعدی معتمدآریا برای داوری بوده که اتفاقا دو فیلم ایرانی هم در آن اکران شده بود. یکی از این دو فیلم

بیپیتی

پنجاه سالگی «طرح»



داریوش معمار

شاعری که شیطنت خلاق ذهنش موجی نو در شعر فارسی ایجاد کرد، با کتابی به این‌راه رفت که نام «طرح» بر پیشانی آن بود. احمدرضا احمدی، جوان خوش‌سیمای و خوش‌برخورد دهه ۴۰ این کتاب را با سرمایه خود و گروه شاعران جوان هم فکرش در قطع خشتی انتشار داد، او شاید به دلیل اینکه هنوز به اقبال یافتن شعرهای غریبش اطمینان کامل نداشت نام «طرح» برای نخستین کتاب خود برگزید. پس از آنر و دی‌ها ۱۳۴۱ (زمان انتشار این کتاب) طرح‌های احمدی موجی تازه در شعر فارسی به وجود آورد. این جریان نو در ادامه تلاش شاعرانه کسانی مانند: شین پرتو، هوشنگ ایرانی و گروه هنرمندان خروس جنگی برای آشنا کردن ذهن علاقمندان شعر فارسی با فراق‌و‌گرای پیچیده و لایه‌لایه‌قرار داشت که با حمایت و نقادی «اسماعیل نوری‌علا» و «مهرداد مصدی» رفته‌رفته جای خود را پیدا کرد و عنوان موج نو را هم «فره‌پوش رهنما» با وام گرفتن از موج نو سینما فرانسه بر آن گذاشت.

در مورد شکل‌گیری و شهرت یافتن جریان موج‌با



هادی حیدری
cartoononline.persianblog.ir



ژول ریمه

عضویت ایران در فیفا ۶۵ ساله شد

فوتبال؛ بدون حافظه



امیر حاج‌رضایی
کارشناس ورزش

در ادبیات معاصر کشورمان کتابی داریم با عنوان «۴۰ سالگی» نوشته سرکار خانم «هایده طباطبایی». اما در عرصه فوتبال کتاب هرگز نوشته نشده‌ای داریم تحت عنوان «۶۵ سالگی» که تنها در ذهن ما جاری است و امیدوارم روزی برسد که کسی در این حوزه ۶۵ سال زندگی فوتبالی ما را مکتوب کند. در روز ۱۱ دی‌ماه سال ۱۳۲۶ فدراسیون فوتبال ایران تقاضای عضویت خود را در فدراسیون جهانی فوتبال به فیفا ارسال کرد و ۱۰ ماه بعد ما با پذیرش در این نهاد بین‌المللی، رسمیت جهانی یافتیم و سفر فوتبالی ما آغاز شد. مروری شتابزده بر این پدیده بی‌بدیل و تأثیرات عمیق آن بر زندگی میلیاردها انسان بر روی کره خاکی نشان می‌دهد که هیچ عرصه دیگری توانمندی رقابت با آن را ندارد. اگر در سینما «نام هتکس» با دو اسکار پی‌درپی حضور دارد، «میشل پلاتینی» و «لیونل مسی» سه توپ طلایی متوالی را در ویرتین خود دارند. و اگر «اسپنسر تریس» نقش‌های جادویی را بر پرده نقره‌ای سینما رقم زند، «الکس فرگوسن» ایفاگر نقش‌هایی ماندگار بر چمن سبزرنگ استادبوم‌ها بود.

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

عکاس: حمید جانی‌بور

متولد سال ۱۳۶۱ در اهواز. عکاسی حرفه‌ای را از سال ۱۳۸۰ شروع کرده و تحصیلات دانشگاهی را در همین رشته گذرانده است. برگزاری دو نمایشگاه انفرادی و چند نمایشگاه گروهی در اهواز و تهران بخشی از سابقه کاری اوست. از سال ۱۳۸۴ پروژه عکاسی از نویسندگان را با همکاری نشر چشمه شروع کرده است. اولین نمایشگاه انفرادی در تهران به سال ۱۳۸۸ «لطفا با لباس وارد نشوید» در گالری «مهروا» و نمایشگاه بعدی به سال ۱۳۸۹ «خیز بلند به سمت آهو شدن» در گالری «مهروا». سابقه عکاسی خبر در همکاری با روزنامه‌های شرق، اعتماد، هم‌میهن، کارگزاران، فرهیختگان و با مجلات شهروند امروز، نافته، تجربه، مهرنامه، همشهری داستان و چلچراغ. چهار سال نیز دبیر عکس روزنامه «دنیای اقتصاد» بوده است. وی هم‌اکنون، عکاسی در سینما را تجربه می‌کند.

«مرتضی ثاقب‌فر» در کما

مرتضی ثاقبفر، جامعه‌شناس، نویسنده و مترجم به علت خونریزی مغزی در بیمارستان «رسول اکرم» بستری شده است. ثاقبفر سال ۱۳۲۱ در تهران به دنیا آمده است. او دارای دانشنامه کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه «نزدکارت» فرانسه است. از وی تاکنون بیش از ۱۰۰ جلد کتاب منتشر شده است. «شاهنامه‌وفردوسی و فلسفه تاریخ ایران»، «بن‌یست‌های جامعه‌شناسی» از نوشته‌های ایشان است و از ترجمه‌های ثاقبفر می‌توان به «یونانیان و بربرها» امیرمهدی بدیع، مجلات «تاریخ کمبریج» مجموعه ۱۴ جلدی «تاریخ‌خامنه‌شیان» دانشگاه خرونینگن هلند اشاره کرد.



آز هر نظر بی‌ضرر

زبان‌درازی یا دست‌اندازی



پوریا عالمی

● اسم این ستون را گذاشتیم «از هر نظر بی‌ضرر» که به کسی ضرر نرسانیم. به‌خصوص از نظر سیاسی. حالا عرض می‌کنم چرا!

بی‌ضرر نوستالژی

از اولین ستون‌های نیم‌چهره‌سمی که نوشتم ستونی بود در روزنامه «توروز» هفت‌های یکی‌دو‌بار، و اسمش را گذاشته بودم از هر نظر بی‌ضرر. آن موقع هنوز نه تنها دم‌درنیاورده بودم بلکه سیل هم در نیاورده بودم، اما زبانه همین‌قدری بود که هست. (حق به‌دید در زمانه‌ای که دست‌درازی به مال و حریم خصوصی دیگران عادی شده، زبان‌درازی فعالیت‌بشردوستانه‌محسوب‌شود).

بی‌ضرر مملی

این قصه برمی‌گردد به زمانی که هنوز شلوار جین‌های گشاد و موهای فکلی و خطاتوهای هندوانه‌فاج‌کن و دماغ‌های عقابی به وفور در سطح شهر دیده می‌شد و هنوز مردم به عمل، اعتقاد بیشتری داشتند تا عمل کردن. عمل کردن اول یعنی مطالعه و مطالبه، که هزینه‌اش زیاد بود و یک عمر باید به‌پایش را می‌پروراختند. برای همین به سمت عمل کردن دور رو آوردند که هزینه‌اش زیاد بود اما یکبار باید پرداخت می‌شد. و این عمل عملی بود که روی بینی، گونه، زیر گردن، بالای گردن، اینجا، اونجا و باقی جاهای‌شان انجام می‌شد و احتمالا بعداز عمل نه تنها برای جامعه ضرر نبود که منجر به زیباسازی شهری هم می‌شد. البته اینکه گفتیم ربطی به جامعه‌سا ندارد ما یک اسپیلون کوچک از جامعه را شناسایی کردیم.

بی‌ضرر دانشجویی

راستش این تفاوت حتی در دانشگاه‌های ما هم وجود دارد. آن‌زمان دانشجویها مشغول حذف و اضافه واحد بودند و سترام‌هار می‌شدند که می‌درخشد و ماه مجلس می‌شد، این‌دلی دانشجویها (بالاستت شما) مشغول حذف و اضافه پروتز و چربی هستند. البته این‌ها هم می‌درخشد اما همچون به نور کوچولو که اومدی ستاره شدی و بعد پوپوف، کم کم که پایان ترم رسید و اضافه واحد و اضافه‌وزن پیدا کردند افسردگی می‌گیرند و می‌روند سر خانه و زندگی‌شان. البته ممکن است بعضی‌ها بیابند و بگویند بی‌عملی، گاهی عین عمل است که ما هم می‌گوییم اوکی. همه گفتند رده، ما هم می‌گوییم رده. خوب شد؟

بی‌ضرر سیاسی

به همین دلایل بی‌ربط بالا، بعد از سال‌ها کار که از محکم‌کاری عیب نمی‌کند، برای همین دوباره کاری می‌کنیم و اسم این ستون را در روزنامه «شرق» می‌گذاریم. از هر نظر بی‌ضرر که به کسی ضرر نرسانیم. به‌خصوص از نظر سیاسی. البته نه تنها برای ما، که برای باقی فلاسفه و بتونه‌کاران. این مساله تاریخی وجود دارد که مهم نیست چیزی ضرر نداشته باشد مهم این است که چه فایده‌ای دارد. البته تجربه ثابت کرده ضرر و فایده ستون‌های مطبوعات، حتی اگر «از هر نظر بی‌ضرر» باشند شبیه ساری است که شب می‌زنی اما صدایش فردا در می‌آید. حالا ببینیم فردا صدای چه کسی در می‌آید.

زاویه دید

به کسانی که «شرق» را ساخته‌اند



مریم رحمانیان

● «روزنامه «شرق» توقیف شد» این یک خبر است برای کسی که با روزنامه خوان حرفه‌ای نیست یا کلا روزنامه نمی‌خواند. این یک پتک است بر سر همه دوستانه‌ارلی که صبح به امید خردن «شرق» از خانه بیرون می‌آیند. این یک قطع‌نفس است برای کسانی که خود هر روز «شرق» می‌ساختند و برای من که پلری دارم مدیر مسئول این چیزی است که نمی‌توان با کلمات وصفش کرد. مسلما همه‌مان شنیده‌ایم که پدر تکیه‌گاهی است برای دخترش؛ شاید این حرف به ظاهر کلیشه‌ای باشد که نوعی ترکیب بازی است با کلمات ولی عبارت فوق وقتی جلوه می‌کند که آن تکیه‌گاه به تاگه و به نوعی حتی شده برای یک روز حذف شود؛ آن وقت است که حس تنهایی با انگشت‌های سردش قلبت را فشار می‌دهد. وقتی که اشک‌های حلقه زده در چشمان برادرت را می‌بینی که برای قصه‌های شبانه دل‌تنگ شده، تیرهایی از تیر و کمان به صای درد به عمق روح‌ت نفوذ می‌کنند. خورشید از شرق طلوع کرده است؛ نمی‌خواهم دردهای گذشته را یادآوری کنم، نمی‌خواهم بگویم چگونه و با چه کسانی برای این طلوع و دمیدن دوباره آفتاب رحمت کشیدند و اشک ریختند و با نفس‌هایشان را پشت درهای دادگاه در سینه حبس کردند از سیاست و قضاوت هم نه چیزی می‌دانم. نه حرفی برای گفتن دارم فقط می‌خواهم بگویم که انصاف، نهنفته در حرف لطیف سهراب است؛ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.